

الثالث: النص من خليفة سابق غير مباشر للمنصوص المنصوص عليه

سوم: نص غير مستقيم از خليفة گذشته برای شخص برگزیده منصوص عليه

والنص من خليفة سابق غير مباشر يعين المنصوص عليه؛ إن كان هناك صفات أو دلالات في نفس النص أو نصوص أخرى تمنع انطباق النص على غير شخص واحد عند الادعاء. وكمثال على ذلك: وصية الرسول ليلة وفاته، حيث وصف هذا النص بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به.

نص غير مستقيم از خليفة گذشته نیز شخص منصوص عليه را تعیین می کند، به شرطی که ویژگی ها و راهنمایی هایی در خود نص یا نصوص دیگر باشد که مانع انطباق نص بر غیر از یک نفر هنگام ادعا باشد؛ مانند وصیت رسول خدا در شب وفاتش که پیغمبر آن را به نوشته بازدارنده از گمراهی برای متمسکان به آن وصف کرده است.

وهنا نقول: إنه لا بد أن يحفظ العالم القادر الصادق الحكيم المطلق النص الذي وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أن يحفظه من ادعاء المبطلين له، حتى يدّعيه صاحبه ويتحقق الغرض منه، وإلا لكان جاهلاً أو عاجزاً أو كاذباً مخادعاً ومغرياً للمتمسكين بقوله باتباع الباطل. ومحال أن يكون جاهلاً أو عاجزاً؛ لأنه عالم وقادر مطلق. ويستحيل أن يصدر من الحق سبحانه وتعالى الكذب؛ لأنه صادق وحكيم ولا يمكن وصفه بالكذب، وإلا لما أمكن الركون إلى قوله في شيء ولانتقض الدين.

در این جا می گوئیم که: عالم قادر صادق حکیم مطلق، باید این نصی را که به عنوان «بازدارنده از گمراهی برای متمسکان به آن» وصف شده، حفظ کند و نگذارد که هیچ مدعی باطلی آن را ادعا کند، تا این که خود صاحبش بیاید و مدعی آن شود و غرض از آن وصیت محقق شود، وگرنه خداوند (العیاذ بالله) یا جاهل

خواهد بود یا عاجز یا کذاب فریبکار است و عامل گمراهی کسانی که به قول او تمسک کرده‌اند شده است؛ و محال است که خداوند جاهل یا عاجز باشد، چون او عالم و قادر مطلق است و محال است که دروغ از ساحت حق تعالی صادر شود، چون او صادق و حکیم است و وصف دروغگویی درباره او ممکن نیست، وگرنه درباره هیچ چیزی نمی‌توان به گفته او اعتماد کرد و اساس دین نقض می‌شود.

ونص خليفة الله في أرضه على من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - نصاً إلهياً - لا بد أن يكون محفوظاً من الله من ادّعاء الكاذبين المبطلين حتى يدّعيه صاحبه، وإلا فسيكون كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه 1.

نص خلیفه خدا در زمین بر وصی بعد از خودش با وصف این که آن نص، برای هرکسی که به آن چنگ زند بازدارنده از گمراهی است، به عنوان یک نص الهی باید از ناحیه خداوند، محفوظ از ادعای دروغگویان و مدعیان باطل باشد، تا زمانی که صاحبش مدعی آن شود؛ وگرنه همان نص، دروغ و عامل گمراهی مکلفان در تبعیت آن‌ها از باطل خواهد بود و چنین چیزی از عالم صادق قادر حکیم مطلق، هرگز صادر نمی‌شود. 2.

وقد تكفل الله في القرآن وفيما روي عنهم (عليهم السلام) بحفظ النص الإلهي من ادّعاء أهل الباطل، فأهل الباطل مصروفون عن ادّعائه، فالأمر ممتنع كما قال

1 للتوضيح أكثر: لو قال لك إنسان عالم بالغيب ومآل الأمور: إذا كنت تريد شرب الماء فاشرب من هنا وأنا الضامن أنك لن تسقى السم أبداً من هذا الموضع، ثم إنك سقيت في ذلك الموضع سمّاً، فماذا يكون الضامن؟ هو إما جاهل، وإما كاذب من الأساس، أو عجز عن الضمان، أو أخلف وعده. فهل يمكن أن يقبل من يؤمن بالله أن يصف الله بالجهل أو بالكذب أو العجز أو خلف الوعد، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

2 برای توضیح بیشتر: اگر انسانی که علم غیب دارد و بازگشتگاه و مسئول امور است به شما بگوید که اگر می‌خواهی آب بنوشی، پس از این قسمت بنوش و من ضامنم که شما هرگز از اینجا سم نمی‌نوشی؛ سپس شما از همان محدوده سم بنوشی، پس ضامن چه چیزی است؟ یا او جاهل بوده، یا از اساس دروغگو بوده یا از ضمانت دادن و اجرای ضمانت خود عاجز بوده یا خلف وعده کرده است. پس آیا ممکن است از کسی که ایمان به خدا دارد، بپذیریم که خداوند را وصف به جهل یا دروغ یا عجز یا خلف وعده کند؟! خداوند منزّه از این نواقص و عیوب است.

تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [الحاقة: 44 - 46]³، والإمام الصادق (عليه السلام) يقول: (إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره)⁴، فالمبطل مصروف عن ادعاء الوصية الإلهية الموصوفة بأنها تعصم من تمسك بها من الضلال، أو أن ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر هذا الادعاء للناس؛ حيث إن إمهاله مع ادعاء الوصية يترتب عليه إما جهل أو عجز أو كذب من وعد المتمسكين به بعدم الضلال، وهذه أمور محالة بالنسبة للحق المطلق سبحانه، ولهذا قال تعالى: (أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) وقال الصادق (عليه السلام): (تبر الله عمره).

خداوند در قرآن کریم و در روایاتی که از اهل بیت (ع) نقل شده، خود را مسئول حفاظت از نص الهی از دستبرد و ادعای اهل باطل کرده است؛ اهل باطل از ادعای آن باز داشته شده‌اند و همچنان که خداوند می‌فرماید چنین امری ممتنع است: «و اگر پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست * ما او را به شدت

³ مطلق التقول على الله موجود دائماً، ولم يحصل أن منعه الله، وليس ضرورياً أن يهلك الله المتقولين مباشرة، بل أنه سبحانه أمهلهم حتى حين، وهذا يعرفه كل من تتبع الدعوات الظاهرة بالطلان؛ كدعوة مسيئة. فأكد ليس المراد بالآية مطلق التقول على الله، بل المراد التقول على الله بادعاء القول الإلهي الذي تقام به الحجة، عندها يتحتم أن يتدخل الله ليدافع عن القول الإلهي الذي تقام به الحجة وهو النص الإلهي الذي يوصله خليفة الله لتشخيص من بعده والموصوف بأنه عاصم من الضلال، حيث إن عدم تدخله سبحانه مخالف للحكمة، ومثال هذا القول أو النص: وصية عيسى (عليه السلام) بالرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، ووصية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) بالمهديين (عليهم السلام)، فالآية في بيان أن هذا التقول ممتنع وبالتالي فالنص محفوظ لصاحبه ولا يدعيه غيره. فهو نص إلهي لا بد أن يحفظه الله حتى يصل إلى صاحبه، فهو نص إلهي محفوظ من أي تدخل يؤثر عليه، سواء كان هذا التدخل في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، أم في مرحلة - أو مراحل - وصوله إلى الخليفة الذي سيديعه، وهناك روايات بينت هذه الحقيقة وهي أن التقول في هذه الآية هو بخصوص النص الإلهي:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام): "قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ قَالَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِأَفْوَاهِهِمْ قُلْتُ وَاللَّهِ مُتِمُّ نُورِهِ قَالَ وَاللَّهِ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ.... قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولِ كَرِيمٍ قَالَ يَعْنِي جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَا تُؤْمِنُونَ قَالَ قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَّابٌ عَلَى رَبِّهِ وَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيٍّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ إِنَّ وَلايَةَ عَلِيٍّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" الكافي - الكليني: ج 1 ص 434.

می‌گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم»^{6.5} امام صادق (ع) می‌فرماید: ((کسی غیر صاحبش مدعی این امر نمی‌شود مگر این که خداوند عمرش را قطع کند)).⁷ بنابراین، مدعی باطل از ادعای وصیت الهی که موصوف به «بازدارنده متمسکان از گمراهی» است، باز داشته شده است، یا این که ادعای او به وصیت مقارن با نابودی اوست، پیش از آن که برای مردم ادعای خود را آشکار کند، چون مهلت دادن او با این که مدعی وصیت شده، یا به معنای جهل یا عجز یا دروغگویی کسی است که به متمسکان به آن وعده داده که به وسیله این وصیت گمراه نمی‌شوند و همه این امور نسبت به ساحت حق مطلق (سبحانه و تعالی)

⁵ قرآن کریم، سوره الحاقة، آیات ۴۴ - ۴۶.

⁶ مطلق تقوّل و دروغ بستن نسبت به خداوند، همیشه وجود دارد؛ ولی این مسئله به وجود نیامد که خداوند، او را بازداشته باشد. ضروری نیست که خداوند، مستقیماً دروغگویان را هلاک کند. بلکه خداوند سبحان تا مدتی، به آنان فرصت می‌دهد. این مسئله را همه افرادی که در دعوت‌های ظاهر البطلان جست‌وجو کرده اند، می‌دانند؛ مانند دعوت مسیلمه. پس قطعاً منظور از آیه، مطلق دروغ بستن به خدا نیست، بلکه منظور، دروغ بستن بر خدا با ادعای آن سخن خداست که حجت با آن اقامه می‌شود. در این هنگام حتمی است که خداوند دخالت کند تا از آن سخن الهی که حجت با آن اقامه می‌شود دفاع کند و آن سخن همان نص الهی است که خلیفه خدا برای تشخیص خلیفه بعد از خودش به ما می‌رساند و متصف به «بازدارنده از گمراهی» است، چون عدم دخالت خداوند در این هنگام، مخالف با حکمت است و نمونه این گفته یا نص، همان وصیت عیسی (ع) به رسول‌الله محمد (ص) و وصیت رسول‌الله (ص) به ائمه و مهدیین ع است. آیه بیانگر این است که چنین دروغ بستنی محال است و در نتیجه این نص برای صاحبش محفوظ است و غیر او مدعی آن نمی‌شود، چون آن نصی الهی است که ناچار خداوند باید آن را حفظ کند تا به دست صاحبش برسد؛ پس آن نصی الهی محفوظ از دخالت هر عامل مؤثری است، خواه این دخالت در مرحله انتقال دادنش به خلیفه‌ای باشد که آن را خواهد رساند یا در مرحله یا مراحل رسیدنش به خلیفه‌ای باشد که به زودی مدعی آن می‌شود. روایاتی وجود دارد که این حقیقت را بیان می‌کند که دروغ بستن در این آیه مربوط به مسئله نص الهی است:

(محمد بن فضیل از امام کاظم (ع) در باره آیه (يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُنَا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ)، سؤال کرد. فرمود: یعنی می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را با دهان‌هایشان خاموش کنند. پرسیدم: (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ)؟ فرمود: یعنی خدا امامت را به اتمام می‌رساند... پرسیدم: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ)؟ فرمود: یعنی جبرئیل (ع) از خداوند درباره ولایت علی (ع) می‌گوید. پرسیدم: (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ * قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ)؟ فرمود: یعنی گفتند که محمد (ص) بر خدا دروغ می‌بندد و خداوند چنین دستوری درباره جانشینی علی (ع) نداده است. پس خداوند به این سبب قرآنی فرستاد و فرمود: همانا ولایت علی (ع) «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، تنزیلی از ناحیه پروردگار جهانیان است. (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مَحْمَدٌ بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ)، یعنی اگر محمد (ص) چنین سخنانی بر ما بسته بود، او را به شدت می‌گرفتیم و رگ گردنش

را قطع می‌کردیم)). (الکافی، ج ۱، ص ۴۳۳).

محال است و به همین سبب فرمود: (أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) و امام صادق (ع) فرمود: «خدا عمرش را قطع می کند».

والتوضيح أكثر أقول: إن الآية تطابق الاستدلال العقلي السابق؛ وهو أن الادعاء ممتنع وليس ممكناً، فإن قوله تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)، معناه أن الهلاك ممتنع لامتناع التقول، أي أنه لو كان متقولاً لهلك، والآية تتكلم مع من لا يؤمنون بمحمد (صلى الله عليه وآله) والقرآن، وبالتالي فالاحتجاج بالكلام في الآية ليس لكونها كلام الله، لأنهم لا يؤمنون بهذا، بل الاحتجاج هو بمضمون الآية، أي احتجاج بما هو ثابت عندهم عقلاً؛ وهو أن النص الإلهي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به لا يمكن أن يدّعيه غير صاحبه؛ لأن القول بأنه يمكن أن يدّعيه غير صاحبه يلزم منه نسبة الجهل أو العجز أو الكذب لله سبحانه وتعالى.

برای توضیح بیشتر می گویم: این آیه با استدلال عقلی سابق مطابق است، یعنی ادعای وصیت توسط مدعی باطل محال است، چون خداوند می فرماید: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)، یعنی می دانیم که هلاکت و نابودی رسول الله (ص) محال است، چون دروغ بستن او بر خدا محال است، یعنی اگر اهل دروغ بستن بود قطعاً نابود شده بود. این آیه با کسانی سخن می گوید که به محمد (ص) و قرآن ایمان ندارند. در نتیجه احتجاج با این سخن در آیه به این خاطر نیست که این آیه کلام خداست، چون آن ها به این آیه هم ایمان ندارند، بلکه احتجاج و استدلال به مضمون آیه است، یعنی استدلال با چیزی که نزد آن ها ثابت و مسلم است و آن مطلب از نظر عقلی این است که نص الهی موصوف به «بازدارنده متمسکان به آن از گمراهی» ممکن نیست مورد ادعای کسی غیر صاحبش قرار بگیرد، زیرا پذیرش این که کسی غیر صاحب آن نص می تواند مدعی آن شود، مستلزم نسبت دادن جهل یا عجز یا دروغ به خداوند سبحان است.

إذن، فلا يمكن - عقلاً وقرآناً ورواية - أن يحصل ادّعاء النص الإلهي التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أي أنّ النص محفوظ من الادعاء حتى يدّعيه صاحبه ليتحقق الغرض من النص وهو منع الضلال عن المكلف المتمسك بالنص كما وعده الله سبحانه 8.

بنابرین از جهت عقلی و قرآنی و روایی ممکن نیست مدعی باطلی ادعای نص تشخیصی الهی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسکانش» را بکند؛ یعنی این نص، از ادعای دیگران محفوظ است تا وقتی که صاحبش مدعی آن

8 من يدّعي المنصب الإلهي إما أن يكون مدعياً للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فهذا المدع محق ولا يمكن أن يكون كاذباً أو مبطلاً؛ لأن هذا النص لابد من حفظه من ادعاء الكاذبين والمبطلين، وإلا فسيكون الله قد أمر الناس بالتمسك بما يمكن أن يضلّهم ورغم هذا قال عنه بأنه عاصم من الضلال، وهذا كذب يستحيل صدوره من الله. وإما أن يكون مدعياً للمنصب الإلهي، ولكنه غير مدع للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وهذا المدع إما أن يكون ادعاؤه فيه بعض الشبهة على بعض المكلفين لجهلهم ببعض الأمور، وهذا ربما يمضي الله به الآية ويهلكه رحمة بالعباد وإن كان بعد ادعائه بفترة من الزمن، رغم أنه لا حجة ولا عذر لمن يتبعه، وإما أنه لا يحتمل أن يشتبه به أحد إلا إن كان طالباً للبطل فيتبع شخصاً بدون نص تشخيصي كما بينت، ومع هذا تصدر منه سفاهات كثيرة ويجعل الله باطله واضحاً وبيناً للناس، وهذا لا داع أن تطبق عليه الآية، بل ربما أمهل فترة طويلة من الزمن، فهو يترك لمن يطلبون الباطل بسفاهة.

وللتوضيح أكثر أضرب هذا المثل: هناك ثلاث دوائر؛ بيضاء ورمادية وسوداء، فالدائرة البيضاء محمية من دخول الكاذب لها، وبالتالي فكل من دخلها فهو مدع صادق ويجب تصديقه، فالآية: "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" واجبة التطبيق في هذه الدائرة.

والرمادية غير محمية من دخول الكاذب لها، فلا يصح الاعتماد على من كان فيها وتصديقه، ورغم هذا فيمكن أن تحمي بعض الأحيان من الكاذب بعد دخوله رحمة بالعباد، رغم أنهم لا عذر لهم باتباع من كان في هذه الدائرة، فالآية ممكنة التطبيق على هذه الدائرة وليس واجبة التطبيق.

والثالثة سوداء غير محمية من دخول الكاذب لها، بل هي دائرة الكاذبين، وواضحة بأنها دائرة الكاذبين، فلا داعي لحمايتها أصلاً من الكاذبين، لا قبل دخولهم ولا بعد دخولهم، فالآية ليس موضعها هذه الدائرة.

شود تا هدف از نص که همانا جلوگیری از گمراهی مکلف متمسک به نص، همان گونه که خداوند وعده داده است محقق شود.⁹

ولابد من الانتباه إلى أن كلامنا في ادّعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال، وليس في ادّعاء المنصب الإلهي عموماً، فادّعاء المنصب الإلهي أو النبوة أو خلافة الله في أرضه باطلاً بسفاهة ودون الاحتجاج بالوصية (النص التشخيصي) حصل كثيراً، وربما بقي من ادّعى باطلاً حياً فترة من الزمن¹⁰، فالادّعاء بدون شهادة الله ونص الله وبدون الوصية لا قيمة له وهو ادّعاء سفيه، فمن يصدق هكذا مدّعي مبطل لا عذر له أمام الله.

باید توجه داشته باشید که سخن ما درباره ادعای نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی» است، نه درباره ادعای منصب الهی به طور عام؛ چون

⁹ آن که مدعی منصب الهی است:

- یا مدعی نص تشخیصی موصوف به «نگهدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» است که در این صورت، مدعی حق است و امکان ندارد که دروغگو یا باطل باشد، چون این نص قطعاً از ادعای کذابان و مبطلان محفوظ است، وگرنه خداوند مردم را امر به تمسک به چیزی کرده که آن‌ها را گمراه می‌کند و با این حال این نص را به عنوان «بازدارنده از گمراهی» وصف کرده و این دروغی است که محال است از خداوند صادر شود.

- یا مدعی منصب الهی است، اما مدعی نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» نیست، و این مدعی یا ادعایش به گونه‌ای است که برای بعضی از مکلفان به سبب جهلشان به پاره‌ای از امور، شبهات و اشتباهاتی به همراه دارد. چه بسا خداوند این آیه قرآن را درباره او اجرا کرده و از باب رحمت به بندگان نابودش کند؛ هرچند مدتی بعد از اعلام ادعایش باشد، در حالی که حجت و عذری برای پیروان او نیست، یا این که او، احتمال ندارد کسی را در شبهه بیندازد مگر این که خودش طالب باطل باشد و در نتیجه از کسی بدون هیچ نص تشخیصی اطاعت کند و با این حال، سفاهت‌های زیادی از او صادر می‌شود و خداوند، باطل او را برای مردم آشکار می‌سازد، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که آیه شریفه بر او منطبق شود، بلکه چه بسا خداوند او را زمانی طولانی مهلت بدهد؛ پس او رها می‌شود برای کسانی که با سفاهت خود دنبال باطل هستند. برای توضیح بیشتر مثالی می‌زنم:

سه دایره وجود دارد: سفید، خاکستری و سیاه.

دایره سفید، حفاظت شده و حمایت شده است و هیچ دروغگویی وارد آن نمی‌شود و در نتیجه هر که داخل آن شود مدعی صادق است و باید تصدیقش کنیم. آیات شریفه: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ بر این دایره قطعاً منطبق است.

دایره خاکستری، در برابر ورود دروغگویان به آن حفاظت نشده؛ پس آیا می‌توان بر هرکسی که در آن بود اعتماد کرد و تصدیقش نمود؟! البته ممکن است بعضی اوقات از ورود افراد دروغگو حفاظت شود؛ آن هم صرفاً به سبب رحمت الهی نسبت به بندگان، با این که هیچ عذری برای اطاعت از کسانی که داخل آن هستند ندارند؛ پس آیه شریفه ممکن است بر این دایره منطبق باشد، اما لزوماً نباید بر آن صدق کند.

دایره سوم، سیاه است و به هیچ وجه از ورود دروغگویان به آن حفاظت نمی‌شود، بلکه اساساً این دایره متعلق به دروغگویان است و روشن است که این دایره برای کذابان است، پس هیچ دلیلی برای حمایت و حفاظت آن از دروغگویان وجود ندارد، نه قبل از ورودشان و نه پس از ورودشان. در نتیجه جایگاه آیه شریفه این دایره نیست.

¹⁰ مثال لهؤلاء مسيلمة الكذاب، ادعى أنه نبي في حياة رسول الله (صلى الله عليه وآله) وبقي مسيلمة حياً بعد موت رسول الله (صلى الله عليه وآله).

ادعای منصب الهی یا نبوت یا خلافت الهی در زمین به صورت باطل و سفیهانه و بدون استدلال به وصیت (نص تشخیصی) بسیار حاصل شده و چه بسا مدعی باطل امامت مدت‌ها نیز زنده مانده است؛¹¹ پس ادعای بدون شهادت خدا و نص الهی و بدون وصیت هیچ ارزشی ندارد و ادعای سفیهانه‌ای است؛ بنابراین کسی که چنین مدعی باطلی را تصدیق کند، هیچ عذر و بهانه‌ای نزد خدا ندارد.

إذن، فالمقصود ليس منع أهل الباطل من الادّعاء مطلقاً، بل منعهم من ادّعاء النصّ التشخيصي الموصوف بأنه عاصم لمن تمسك به من الضلال، وهو وصية الحجة للناس، وهذا المنع الذي أثبتناه عقلاً وأكد عليه النصّ القرآني والروائي يؤكدّه أيضاً الواقع، فمرور مئات السنين على النصّ دون أن يدّعيه أحد كافٍ لإثبات هذه الحقيقة. فقد مرّ على وصايا الأنبياء في التوراة ووصية عيسى (عليه السلام) مئات السنين ولم يدّعيها غير محمد (صلى الله عليه وآله) وأوصيائه من بعده، كما ولم يدّعي وصية النبي غير الأئمة (عليهم السلام). وقد احتج الإمام الرضا (عليه السلام) بهذا الواقع على الجاثليق، فبعد أن بيّن النصّ من الأنبياء السابقين على الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) من التوراة والإنجيل، احتج الجاثليق بأنّ النصوص يمكن انطباقها على أكثر من شخص، فكان احتجاج الإمام الرضا (عليه السلام) على الجاثليق؛ أنه لم يحصل ادّعاء المبطلين للوصايا. وهذا هو موضع الفائدة من النص:

بنابراین، مقصود ما منع مطلق ادعا از سوى مدعیان نیست؛ بلکه آن‌ها را از ادعای نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسکان به آن» باز داشته است، که همان وصیت حجت برای مردم است و این ممتنع بودن که با عقل اثبات کردیم و نص قرآنی و روایی نیز آن را تأکید می‌کند؛ واقعیت خارجی نیز بر آن مهر تأیید می‌زند؛ چون صدها سال از این نص تشخیصی گذشته بدون آنکه کسی مدعی آن شود و همین برای اثبات این حقیقت کافی است. بر وصیت‌های

¹¹ مسیلمه کذاب نمونه‌ای از این‌هاست. در زمان حیات رسول‌الله (ص) مدّعی نبوت شد و تا بعد از وفات رسول‌الله (ص) همچنان زنده بود.

انبیاء در تورات و وصیت عیسی (ع) صدها سال گذشت و کسی غیر از محمد (ص) و اوصیای بعد از او مدعی آن‌ها نشدند، همچنان که کسی غیر از ائمه (ع) مدعی وصیت پیامبر (ص) نشد و امام رضا (ع) با همین واقعیت بر جاثلیق نصرانی استدلال کرد، یعنی بعد از بیان نص انبیاء گذشته بر رسول الله محمد (ص) از تورات و انجیل، جاثلیق نصرانی استدلال کرد که این نصوص ممکن است بر بیش از یک شخص منطبق شود، اما پاسخ و احتجاج امام رضا (ع) بر جاثلیق این بود که چنین چیزی یعنی ادعای وصیت‌های انبیاء توسط مدعیان باطل تاکنون حاصل نشده است. این بخش از روایت را ملاحظه کنید:

«... ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة إنه محمد هذا فأما اسمه محمد فلا يصح لنا أن نقر لكم بنبوته ونحن شاكون إنه محمدكم فقال الرضا (عليه السلام): احتججتكم بالشك فهل بعث الله من قبل أو من بعد من آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ وتجدونه في شيء من الكتب التي أنزلها على جميع الأنبياء غير محمد؟ فأجتموا عن جوابه»¹².

(...جاثلیق گفت: (می‌دانیم که در کتاب مقدس نام محمد آمده، اما برای ما به طریق صحیح ثابت نشده که منظور همان محمد شما باشد. اما این که صرفاً نامش محمد است، ما نمی‌توانیم به نبوتش اقرار کنیم در حالی که شک داریم که آیا او همان محمد شماست؟ امام رضا (ع) فرمود: به شک احتجاج کردید؟! آیا خداوند قبل یا بعد از حضرت آدم (ع) تا امروز، پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد (ص) باشد؟! یا در هیچ یک از کتبی که خدا بر همه انبیاء نازل کرده غیر از پیامبر ما محمد (ص) را یافته‌اید؟ در این جا بود که آن‌ها از جواب امام رضا (ع) درماندند) (...).¹³

¹² بحار الأنوار - المجلسي: ج 49 ص 76؛ إثبات الهداة - الحر العاملي: ج 1 ص 194 - 195.

¹³ بحار الأنوار، ج 49، ص 76؛ إثبات الهداة، ج 1، ص 194 - 195.

فاحتجاج الأوصياء السابقين بهذا النص حجة على من يؤمن بهم، وقد احتج به عيسى ومحمد صلوات الله عليهما، فعيسى احتج بنص الأنبياء السابقين عليه رغم عدم مباشرتهم له:

بنابر این احتجاج اوصیای گذشته به این نص، حتی است بر کسانی که به آن‌ها ایمان دارند و عیسی (ع) و محمد (ص) به نص انبیای گذشته احتجاج کردند؛ عیسی (ع) به نص انبیای گذشته استدلال کرد، با این که از نظر زمانی با آن‌ها فاصله داشت:

«فدفع إليه سفر اشعيا النبي. ولما فتح السفر وجد الموضع الذي كان مكتوبا فيه * روح الرب عليّ لأنه مسحني لأبشر المساكين أرسلني لأشفي المنكسري القلوب لأنادي للمأسورين بالاطلاق وللعمي بالبصر وأرسل المنسحقين في الحرية * واكرز بسنة الرب المقبولة * ثم طوى السفر وسلمه إلى الخادم وجلس وجميع الذين في المجمع كانت عيونهم شاخصة إليه * فابتدأ يقول لهم انه اليوم قد تم هذا المكتوب في مسامعكم * وكان الجميع يشهدون له ويتعجبون من كلمات النعمة الخارجة من فمه ويقولون أليس هذا ابن يوسف»¹⁴.

* (پس سفر) اشعیای نبی را به او سپرد و هنگامی که آن سفر را گشود، جایی را یافت که در آن نوشته شده * روح پروردگار بر فراز من است، چون او مرا مسح کرده تا به مسکینان بشارت دهم؛ مرا فرستاده تا دل شکسته‌ها را شفا دهم، تا اسیران را ندای آزادی و کوران را ندای بینایی دهم و ربوده شده‌ها را در آزادی بفرستم * و پند دهم به‌روشن مقبول پروردگار * سپس آن سفر را در هم پیچید و به خادم تسلیم کرد، در حالی که همه کسانی که در آن جمع بودند چشمان‌شان به سمت او خیره شد * پس شروع کرده و به آن‌ها گفت: امروز این نوشته در گوش‌های شما به اتمام رسید * و همه او را مشاهده می‌کردند و از کلمات نعمت

که از دهانش خارج می‌شد تعجب می‌کردند و می‌گفتند: آیا این فرزند یوسف نیست؟) 15.

و محمد (صلی الله علیه وآله) كما في القرآن احتج بنص عيسى (عليه السلام) عليه ونص الأنبياء قبل عيسى (عليه السلام) عليه، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ) [الصف: 6].

محمد (ص) همچنان که در قرآن ذکر شده به نص عیسی (ع) و نص انبیای قبل از او احتجاج فرمودند. «و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنیاسرائیل، به یقین من فرستاده خدا به سوی شما، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار» 16.

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [الأعراف: 157].

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر امی که او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را

15 انجیل لوقا ۴، (۱۷-۲۲)

16 قرآن کریم، سوره صف، آیه ۶.

حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، اینان همان رستگارانند» 17.

والله بين في القرآن أن ادّعاء محمد (صلى الله عليه وآله) لو كان باطلاً - وحاشاه - لما تركه يدّعيه؛ لأن الله متكفل بحفظه وصونه من ادّعاء المبطلين، والله متكفل بصرفهم عن النص: (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ * وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ * وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) [الحاقة: 38 - 52]

و خداوند در قرآن بیان کرده که اگر ادعای محمد (ص) باطل بود (العیاذ بالله) او را رها نمی کرد تا مدعی این نص شود، چون خداوند عهده دار حفاظت و صیانت آن نص از ادعای مدعیان باطل است و خداوند عهده دار بازداشتن آن ها از نص است: «و نه غذایی مگر چرك آب و کثافات * که آن را جز خطاکاران نمی خورند * پس سوگند یاد می کنم به آن چه می بینید * و آن چه نمی بینید * بی تردید این قرآن، گفتار فرستاده ای بزرگوار است * و آن گفتار يك شاعر نیست، ولی جز اندکی ایمان نمی آورید * و گفتار کاهن هم نیست، ولی جز اندکی متذکر نمی شوید * نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است * و اگر پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست * ما او را به شدت می گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می کردیم * در آن صورت هیچ کدام از شما مانع عذاب او نبود * بی تردید این قرآن، وسیله پند و تذکری برای پرهیزکاران است * و ما به یقین می دانیم که از میان شما انکارکنندگانی

هست * و این انکار قطعاً مایه حسرت کافران است * و بی تردید این قرآن، حقی
یقینی است * پس به نام پروردگارت تسبیح گوی»¹⁸.

¹⁸ قرآن کریم، سوره الحاقة، آیات ۳۶ - ۵۲.